



## مطالعه تطبیقی اندیشه‌های سیاسی بابا افضل و آرای سیاسی ابونصر فارابی

عزیز جوانپور هروی\*

### چکیده:

افضل‌الدین مرقی کاشانی، ادیب، شاعر و فیلسوفی ذو ابعاد در تاریخ فرهنگ ایران و اسلام به شمار می‌آید. تنوع کم‌نظیر آثار وی و تضلع وی در فنون مختلف ادبی و حکمی، این متفکر برجسته را شایسته هرگونه توجهی کرده است. یکی از وجوه بااهمیت اندیشه اصیل او، ورود او به حوزه فلسفه سیاسی و سنت سیاست‌نامه‌نویسی است.

ساز و پیرایه پادشاهان پرمایه از بابا افضل کاشانی، رساله‌ای است مختصر در باب ماهیت حکومت و سیاست و شرایط حاکم. در این رساله، بابا افضل با نثری شیوا و منشیانه به مفهوم فلسفی حکومت پرداخته و با تکیه بر مبانی هستی‌شناختی عموماً ارسطویی، شرایط حاکم و شیوه حکومت را به تصویر کشیده است.

نگارنده مقاله حاضر در صدد آن است که بنیان‌های نظری اندیشه سیاسی بابا افضل را با تکیه و تأکید بر تفکرات ابونصر فارابی، نخستین فیلسوف جدی سیاست در فرهنگ اسلامی تبیین کند. تلاش او بر آن است که نشان دهد رویکرد افضل‌الدین به مقوله سیاست، ریشه در سنتی داشته است که از فارابی آغاز و به ابن مسکویه و عامری و ابن خلدون و نظام‌الملک و خواجه نصیر ختم شده است. نگارنده در این بررسی روشن می‌سازد که در فلسفه سیاسی بابا

مطالعه تطبیقی  
اندیشه‌های سیاسی  
بابا افضل و آرای  
سیاسی ابونصر فارابی

\* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز / azizjavanpour@yahoo.com



افضل و فارابی جمع هستی‌شناختی و روش‌شناسانه بین فلسفه و دین در تجلی، مصداقی پیدا می‌کند و هر دو به اقتضای سیاست زمانه خویش، در نگاه خود به سیاست، دیدگاهی هستی‌شناسانه دارند و با پرشمردن مراتب و وجود، کار خود را آغاز می‌کنند.

### کلیدواژه‌ها:

فلسفه سیاسی مسلمانان، سنت سیاست‌م‌نویسی، بابا افضل کاشانی، ابونصر فارابی، مطالعه تطبیقی.

### مقدمه

مسئله قدرت سیاسی و حکومت و اصول و مبانی آن، جزو مسائلی است که از دیرباز ذهن بشر را مشغول کرده و در زمره قدیمی‌ترین دغدغه‌های انسان اندیشه‌ور به شمار می‌آید. هیچکدام از مکاتب بشری و ادیان الهی نسبت به این موضوع بی‌تفاوت نبوده‌اند. در دوره جدید تمدن بشری نیز، تأمل فلسفی در این باب با افلاطون و کتاب جمهور او آغاز می‌شود. به تبع او در دنیای غرب، متفکران بزرگی همچون مونتسکیو (۱۶۸۹-۱۷۵۵م)، مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳م)، جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴م) و دیگران، نظریه‌های متفاوتی در باب ماهیت قدرت و حکومت و حاکم و نحوه اعمال قدرت سیاسی و حقوق شهروندی و... ساخته و پرداخته کرده‌اند. (ر.ک: جامعه باز و دشمنان آن، ج ۳ و ۴)

در حوزه تمدنی ایران و اسلام نیز تأملات در فلسفه سیاسی به طور جدی با ابونصر فارابی (۲۸۵-۳۳۹ هـ.ق) و کتاب *آرای اهل المدینه الفاضله* او آغاز می‌شود و سپس کسانی چون ابوالحسن عامری (۳۰۰-۳۸۱ هـ.ق)، ابن مسکویه رازی (ف ۴۲۱ هـ.ق) و خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ هـ.ق) چراغ اندیشه سیاسی در تمدن اسلامی- ایرانی را روشن نگاه داشتند؛ اما بعدها به دلایلی که مجال ذکر آن در این مقال نیست، فلسفه سیاسی در میان اندیشمندان مسلمان مغفول عنه واقع شد. (ر.ک: درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران)

پژوهش‌نامه کاشان  
شماره یکم  
پاییز و زمستان ۱۳۹۱



یکی از کسانی که در روشن ماندن چراغ این شعبه از تفکر، سهمی درخور داشته است، افضل‌الدین مرقی کاشانی، مشهور به بابا افضل است. او که حکمت و تصوف و کلام اسلامی را یک جا در اندیشه خود گرد آورده و از هنر ترسل و انشا و نویسندگی هم در حد اعجاز برخوردار و به دقایق و رموز زبان فارسی واقف بود، با نگارش رسالاتی که در مجموعه مصنفاتش چاپ و منتشر شده، نظریات اجتهادی خود را درباره اصناف فنون فلسفه و کلام و اخلاق، برای آیندگان به ودیعت نهاد.

یکی از آن رسالات، با عنوان ساز و پیرایه پادشاهان پرمایه به دانش سیاست تعلق دارد. در این مقاله، کوشش می‌شود با تطبیق آرای سیاسی بابا افضل در این رساله با اندیشه‌های فارابی به عنوان مؤسس فلسفه سیاسی در تمدن اسلامی—ایرانی ضمن تحلیل و بررسی نظریات دو فیلسوف، سیر تاریخی فلسفه سیاسی در ایران باز نموده شود.

### ۱. نگاهی به چیستی فلسفه سیاسی

فلسفه سیاسی یکی از فلسفه‌های مضاف است و برای پی بردن به معنا و مفهوم آن باید به تأملی درباره فلسفه‌های مضاف پرداخت. برای این منظور، چند فلسفه مضاف را انتخاب می‌کنیم و آنچه مابین آن‌ها مشترک است. به عنوان تعریف یک فلسفه مضاف در نظر می‌گیریم؛ برای نمونه، فلسفه دین و فلسفه اخلاق را انتخاب می‌کنیم.

فلسفه دین چیست؟ میرچا الیاده معتقد است: «فلسفه دین عبارت است از ژرفکاری فلسفی [درباره] دین.» (دین‌پژوهی، ص ۲۳۲) نویسندگان کتاب عقل و اعتقاد دینی نیز، معنای فلسفه دین را چنین توضیح می‌دهند: «فلسفه رشته‌ای است که اعتقادات را به دقت مورد بررسی قرار می‌دهد؛ لذا می‌توانیم به‌حق از آن متوقع باشیم که در مطالعه اعتقادات دینی ما را یاری دهد. تحقیق در این باره که آیا فلان اعتقادات، معنادار، منسجم و معقول هستند یا نه، کاری کاملاً فلسفی است.» (ص ۲۴)

مطالعه تطبیقی  
اندیشه‌های سیاسی  
بابا افضل و آرای  
سیاسی ابونصر فارابی



اما فلسفه اخلاق چیست؟ دیوید مک ناتن این گونه پاسخ دهد: «پرسش‌ها [و تأملاتی] درباره سرشت و شأن تفکر اخلاقی. آیا هیچ صدق اخلاقی وجود دارد؟ و...» (نگاه اخلاق، ص ۲۴)

در تعاریف ذکر شده، هرگاه به جای دین و اخلاق، سیاست را قرار دهیم، به تعریف فلسفه سیاسی خواهیم رسید:

تعریف اول: فلسفه سیاست عبارت است از ژرفکاری فلسفی درباره سیاست.

تعریف دوم: فلسفه، رشته‌ای است که اعتقادات را به دقت مورد بررسی قرار می‌دهد؛ لذا می‌توانیم به حق از آن متوقع باشیم که در مطالعه اعتقادات سیاسی ما را یاری دهد.

تعریف سوم: فلسفه سیاست یعنی پرسش‌ها و تأملاتی درباره سرشت و شأن تفکر سیاسی.

برای اثبات این نکته که قیاس گرفتن تعریف فلسفه سیاسی از فلسفه اخلاق و فلسفه دین به نتیجه صحیحی رسیده است، تعریف لئو اشتراوس را از فلسفه سیاسی ذکر می‌کنیم. وی چنین می‌گوید: «فلسفه سیاسی، کوششی است برای فهم ماهیت امور سیاسی.» (فلسفه سیاسی چیست، ص ۸)

اشتراوس وظیفه‌ای که بر عهده فلسفه سیاسی می‌گذارد، این است که: «فلسفه سیاسی، کوششی است آگاهانه، منسجم و خستگی‌ناپذیر برای نشان دادن معرفت نسبت به اصول سیاسی به جای گمان درباره آن‌ها.» (همان، ص ۵)

به نظر نگارنده، چنین انتظاری از فلسفه سیاسی و به طور مطلق از فلسفه بر مبنای فهم کلاسیک از فلسفه شکل گرفته است و با گفتمان رایج در فلسفه معاصر ناساز می‌باشد. فلسفه‌های معاصر با قبول نسبت، از فلسفه‌های مختلف انتظار فراهم آوردن معرفت یقینی را ندارند. آنچه در سخن اشتراوس، معرفت خوانده می‌شود، اگر نیک بنگریم، خود نوعی گمان است و اگر این چنین نبود، ما باید یک نوع دیدگاه در فلسفه سیاسی داشته باشیم، در حالی که چنین نیست.

پژوهش‌نامه کاشان  
شماره یکم  
پاییز و زمستان ۱۳۹۱



پس به طور خلاصه فلسفه سیاسی یعنی تأمل درباره سیاست؛ به تعبیر دیگر، آنچه فیلسوفان در مورد سیاست مورد پرسش قرار می‌دهند.

## ۲. فلسفه سیاسی در تاریخ فلسفه اسلامی

می‌دانیم که درباره وجود یا عدم فلسفه اسلامی، مناقشات بسیاری وجود دارد. ما وارد این مناقشات نمی‌شویم و وجود فلسفه اسلامی را مفروض می‌گیریم. در تبیین معنای فلسفه اسلامی نیز بر محیط جغرافیایی تأکید می‌کنیم و چنین می‌گوییم: فلسفه اسلامی یعنی فلسفه‌ای که در محیط جغرافیایی جهان اسلام، بسط و گسترش پیدا کرده است. این فلسفه از قرن سوم و عمدتاً از راه نهضت ترجمه وارد جهان اسلام شده و بعدها منجر به شکل‌گیری طبقه‌ای به عنوان فلاسفه شده است. کندی، فارابی، عامری، ابن سینا، ابن رشد، شیخ اشراق، خواجه نصیر طوسی و ملاصدرا، مشهورترین اشخاصی هستند که به فیلسوف بودن شناخته شده‌اند.

پرسشی که اکنون در صدد بررسی آن هستیم، این است که آیا در این سنت فلسفی می‌توان از فلسفه سیاسی سخن گفت؟ به این پرسش با مبانی مختلف، پاسخ‌های مختلفی می‌توان ارائه کرد. اگر فلسفه سیاسی را منحصر به اندیشه سیاسی دوران جدید بدانیم که با ماکیاوولی آغاز شده است، باید به این پرسش جواب منفی بدهیم و وجود فلسفه سیاسی در تاریخ فلسفه اسلامی را نفی کنیم، اما به نظر می‌رسد محدود کردن فلسفه سیاسی به اندیشه سیاسی دوران جدید صحیح نباشد.

یک نوع از فلسفه سیاسی، همین فلسفه سیاسی دوران جدید است؛ اما فلسفه سیاسی دیگری نیز موجود می‌باشد که به تعبیر اشتراوس، فلسفه سیاسی کلاسیک خوانده می‌شود. این فلسفه سیاسی با افلاطون و ارسطو آغاز شده و با تعبیراتی در سنت فلسفه اسلامی استمرار پیدا کرده است؛ بنابراین، اگر فلسفه سیاسی را به تأملاتی درباره اندیشه سیاسی تعریف کنیم و آن را محدود به اندیشه سیاسی دوران جدید ندانیم، نتیجه خواهیم گرفت که فلسفه سیاسی در سنت اسلامی وجود دارد.

فلسفه سیاسی در سنت اسلامی در گروه فلسفه سیاسی کلاسیک قرار می‌گیرد. تحقیق در این باره که فیلسوفان مسلمان در کدام مسائل تحت تأثیر افلاطون هستند و در کدام مسائل تحت تأثیر ارسطو، نکته‌ای است که خود نیاز به مجال بیشتری دارد و از حیطه بحث ما خارج است. نکته دیگری که اشاره به آن ضروری است، این است که فلسفه سیاسی کلاسیک با فلسفه سیاسی جدید به طور اساسی متفاوت است و گفتن این سخن که «فلسفه سیاست جدید نیز بخشی از فلسفه سیاست افلاطون و ارسطوست» (تأملی در باب فلسفه تطبیقی، ص ۴۰) نشانگر عدم آشنایی با اندیشه سیاسی دوران جدید می‌باشد. فلسفه سیاسی کلاسیک، فلسفه‌ای فضیلت‌محور و سعادت‌محور است و با مابعدالطبیعه ارتباطی تنگاتنگ دارد؛ اما فلسفه سیاسی جدید، مصلحت‌محور و منفعت‌محور و حاصل بریدن از مابعدالطبیعه سنتی است.<sup>۲</sup>

پیش‌تر گفته شد که فلسفه از طریق نهضت ترجمه وارد جهان اسلام شد. سؤالی که در اینجا طرح می‌شود این است که: آیا آثار مربوط به سیاست و فلسفه سیاسی فیلسوفان یونان نیز ترجمه شده بود؟

ماجد فخری درباره کتاب سیاست ارسطو چنین می‌گوید: «ظاهراً ابن البطریق [یکی از مترجمان] در ضمن جست‌وجو برای یافتن کتاب سیاست ارسطو به فرمان خلیفه، آن را کشف کرده است.» (سیر فلسفه در جهان اسلام، ص ۲۶) همچنین در مورد کتاب سیاست افلاطون اشاره می‌کند که حنین بن اسحاق، خلاصه آن کتاب را که توسط جالینوس تنظیم شده بود، ترجمه کرده است. (همان، ص ۲۹-۳۰)

در مورد ترجمه آثار سیاسی افلاطون و ارسطو، آنچه مورد اتفاق است این است که مسلمانان حداقل به بخش‌هایی از این آثار دسترسی داشته‌اند.

مورخان تاریخ فلسفه، کتاب‌هایی با موضوع سیاست به الکندی، اولین فیلسوف جهان اسلام نسبت داده‌اند. (الفهرست ابن ندیم، به نقل از فخری، ص ۸۴ و ۸۵) ذکر این نکته لازم است که نگارنده تاکنون به هیچ اشاره‌ای درباره آرای سیاسی کنندی دست نیافته است و تاریخ فلسفه‌های موجود در این باره سخنی نگفته‌اند. پس از

پژوهش‌نامه کاشان  
شماره یکم  
پاییز و زمستان ۱۳۹۱



کندی، فارابی به مباحث سیاسی می‌پردازد. این آثار اصولاً با مباحث وجودشناسی آغاز می‌شود و سپس توجه فارابی به مدینه فاضله و ریاست آن معطوف می‌گردد.

پس از فارابی، باید از ابوالحسن عامری نیشابوری نام برد. این اندیشمند قرن چهارم، در مباحث سیاسی بیشتر پیرو کندی است تا فارابی. پس از عامری، ابن سینا با بی‌توجهی به مباحث سیاسی تا مدتی چند بحث سیاست از مباحث حکمت عملی دور گشت و فلاسفه‌ای که پس از ابن سینا آمدند، حتی این اندک‌مایه توجه را نیز لازم ندیدند و حکمت عملی و از جمله سیاست در کنار مباحث مربوط به حکمت نظری، بیرنگ شد و شاید اغراق نباشد اگر بگوییم که بحث سیاست، یک‌سره از دفتر فلسفه حذف شد.

پس از ابن سینا می‌توان به اندیشمندانی همچون خواجه نظام‌الملک طوسی با کتاب *سیر الملوک* و ابن مسکویه و تأملات سیاسی‌اش در *تهذیب الاخلاق* و نیز خواجه نصیر طوسی و کتاب *ارزشمندش، اخلاق ناصری* در باب سیاست، اشاره کرد که هر کدام سهم عظیمی در برپاداشتن فلسفه و اندیشه سیاسی در جهان اسلام داشته‌اند.

از آنجا که لب لباب مقاله حاضر، بررسی اندیشه‌های سیاسی بابا افضل و مطالعه تطبیقی آن با آرای فارابی است، در اینجا ابتدا تأملی در آرا و آثار سیاسی بابا افضل کاشانی خواهیم نمود، سپس این اندیشه‌ها را با آرای دانشمند سترگ جهان اسلام، ابونصر فارابی مقایسه خواهیم کرد.

### ۳. آرا و آثار سیاسی بابا افضل کاشانی

افضل‌الدین محمد مرقی کاشانی، فیلسوف، عارف و شاعر قرن ششم و هفتم هجری، از شاعران و نویسندگان بزرگی است که در علوم و معارف حکمی و فلسفی گوناگونی قلم‌فرسایی کرده است.

بیشتر آثار افضل‌الدین به فارسی است و حتی چند ترجمه فارسی به عربی از آثار فلسفی به تصحیف رسانده است. بابا افضل، علاوه بر آنکه عارفی دلسوخته و پیری

مطالعه تطبیقی  
اندیشه‌های سیاسی  
بابا افضل و آرای  
سیاسی ابونصر فارابی



وارسته است، از مفاهیم فلسفی و استدلالی نیز دور نمانده و مباحث مهم و دشوار فلسفی را در نثری شیوا و وزین، تدوین کرده است.

این اندیشمند بزرگ جهان اسلام، علاوه بر تحقیق و تفحص در فلسفه نظری و علم نفس، الهیات و متافیزیک، تأملی نیز در فلسفه سیاسی داشته است و با توجه به آثار به جای مانده از وی، می‌توان او را نیز در کنار کسانی همچون، فارابی، ابن مسکویه، عامری، نظام‌الملک و خواجه نصیر، از سیاسی‌نویسان و فیلسوفان سیاسی محسوب کرد.

اثر مهم بابا افضل که به تفصیل در باب سیاست و آیین پادشاهی نگاشته شده، رساله‌ساز و پیرایه پادشاهان پرمایه نام دارد که از جمله رسائل سیاسی‌ای است که با رویکردی فلسفی نوشته شده است. وی در این رساله به رابطه قدرت سیاسی و مراتب وجود انسانی می‌پردازد و از این جهت به ابونصر فارابی نزدیک می‌شود. پیش از آنکه به نکات تشابه و تفاوت اندیشه بابا افضل و فارابی بپردازیم، لازم است مختصری از آرای سیاسی بابا افضل در رساله مذکور را بررسییم و جنبه‌های فلسفی دیدگاه او را ترسیم نماییم.

بابا افضل، رساله‌ساز و پیرایه را با مراتب وجود آغاز می‌کند. او گوهران هستی را به دو دسته اصول یا مفردات و فروع یا مرکبات تقسیم می‌کند. با تقسیم‌بندی دسته دوم به بی‌جان و جانور، جانور را به مردم و نامردم تقسیم می‌کند و سپس مردم را شامل فرمان‌گزاران و فرمان‌پذیران می‌داند. او فرمان‌گزاران و سروران را به سبب خاصیت «تدبیر و کارسازی فرمان» بر دسته دوم برتری می‌دهد و از این دسته‌بندی نتیجه می‌گیرد:

«و چون این مراتب بشناختم، خواستم که یادگاری سازم از بهتر سخنی و گفتاری سودمند از بهتر صنفی از اصناف مردم، که آن سروران‌اند و شاهان، این نامه مختصر را نوشتن گرفتم، و دستوری ساختم سرجمه مکارم اخلاق را که شاهان به کار است، تا آن را برابر دل و دیده دارند و سامان شاهی را از آن به پای آرند...»

(مصنّفات، ص ۸۵)

پژوهش‌نامه کاشان  
شماره یکم  
پاییز و زمستان ۱۳۹۱





او در این رساله، به تبیین ویژگی‌های پادشاه می‌پردازد و اساس و اصل پادشاهی را بر «خرد» قرار می‌دهد. پادشاه از نظر بابا افضل، برترین مرتبه مردم است، زیرا ضد ندارد و نگهدارنده هستی‌هاست و هر دوی اینها به سبب وجود خرد در اوست: «پس چون پادشاه نگه دارنده هستی‌ها بود و تمام‌کننده ناتمام، و نگهداری از مخالف بر مخالف نیاید، واجب بود که پادشاه مخالف هیچ چیز که بدان پادشاه بود نباشد، و هیچ چیز از ایشان مخالف پادشاه نبود.» (همان، ص ۸۷)

غایت فلسفه سیاسی بابا افضل در به کمال رساندن مردمان است. او معتقد است که پادشاه باید مستعدان دانش‌های یقینی را بشناسد و پیش از آن باید با خرد کامل خود بر همه اصناف مردم آگاهی یابد و مستعدان کمال و نامستعدان را بشناسد و هر کدام را مطابق شایستگی به کار بگمارد.

در حقیقت، غایت سیاست از نظر بابا افضل به مسئله معاد بازمی‌گردد، زیرا در نظر او پادشاه با رسانیدن آدمیان به کمال، آن‌ها را به خدا بازمی‌گرداند: «و مردم خلیفه‌ای است خدای را تعالی و تقدس، که هستی موجودات را به مرتبه مرتبه همی‌ستاند تا به خدای بازگردند همه، هستی عناصر را به قوت معدنی همی‌ستاند، و هستی معدنی را به قوت روینده همی‌ستاند، و هستی گوهر روینده را به قوت حیوانی و ادراک حسی همی‌ستاند، و هستی حیوانی را به قوت ادراک نفس گویا، و به خدای تعالی باز رسد با این همه هستی‌ها.» (همان، ص ۹۱)

این امر غایت سیاست در حقیقت معاد را اثبات می‌کند که ریشه در گرایش عرفانی بابا افضل دارد. وی برای زندگی دنیوی ارزشی قائل نیست و معتقد است حیات حسی با وجود آنکه باید اعتدال داشته باشد، غایت آن هلاک و تباهی است: «در احکام قاعده حیات حسی هر چند کوشش رود و اعتدال و صحت مزاج جسته آید و اسباب صحت را جمع کرده شود، سرانجام هم به دمار و هلاک بود...» (همان، ص ۹۸)

مطالعه تطبیقی  
اندیشه‌های سیاسی  
بابا افضل و آرای  
سیاسی ابو نصر فارابی

وی در رساله دیگری به نام *ینبوع الحیاة* نیز می‌نویسد: «ای نفس، نیست عقل الا دیدن و یافتن خدا و هر نفسی که خود را نیافت، مرده است و یافتن و دیدن آن

زندگی ابدی است و نار و لذت جستن، مرگ ابدی است، پس مفارقت زندگی ابدی مگزین بر مفارقت مرگ ابدی.» (همان، ص ۳۳۸)

این تأکید بر خودشناسی که نشانی از خودشناسی سقراط دارد، در فلسفه سیاسی بابا افضل نیز به چشم می‌خورد. او معتقد است پادشاه برای شناخت اصناف مردم ابتدا باید خود را بشناسد: «و چون خود بر خود واقف بود بر تمام‌ترین مردم واقف شد و و هر که بر تمام واقف باشد، بر ناقص هم واقف بود و بر نگهداشت استعداد بر وی هم توانا...» (همان، ص ۱۰۷)

او بر اعتدال قوه حیوانی و نفسانی تأکید دارد و پیوند آدمی با خرد را در این امر و نشان کمال معنوی می‌داند: «نگرش به کارسازی حیات حسی چون کند، هم از برای آن کند تا شایستگی و سزاواری پیوند خرد به جای و حد خویش رسد نه از برای آنکه تا کار و حال زندگی حسی نظام و نوا یابد.» (همان، ص ۹۸)

او معتقد است پادشاه ضد و مخالف ندارد، زیرا خاصیت برتر او عقل است و عقل تنها موجودی است که ضد ندارد، پس پادشاه پاینده و تباهی‌ناپذیر است: «و از خصال پادشاه یکی آن است که وی را مخالف نبود که مایه تباهی و ناپایندگی به تضاد و خلاف است، و تغیر حال مطبوعات جهان را سبب، غلبه ضدی است، و از موجودات عالم هیچ به مرتبه ضدی نزدیک‌تر به مردم نیست، نه از روی خواص حسی و جسمانی، بلکه از روی خاصیت عقل، که عقل ضد ندارد، و عاقل همه اضداد و مخالفان یکدیگر را بدانند، چون حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و حیات و موت و حرکت و سکون.» (همان، ص ۹۹)

ویژگی‌های دیگری که او برای پادشاه در نظر دارد، توانگری، حلم و بردباری، شجاعت و تواضع است و همه این خصوصیات در پرتو فروغ خرد برای پادشاه معنا می‌یابد. وظیفه پادشاه این است که شایستگان رسیدن به کمال را بشناسد، با خردمندان نشست و برخاست کند و از این راه آنان را به کمال برساند: «بدان که کار پادشاه پروردن است، و پروردن، رسانیدن باشد شایستگان را تمامی به تمامی، و به دو کار راست شود: یکی آنکه هر چه یار و مدد باشد، شایسته را در وصول به کمال وی

پژوهش‌نامه کاشان  
شماره یکم  
پاییز و زمستان ۱۳۹۱

نزدیک گرداند؛ و دیگر آنکه هر چه آفت رسیدن به کمال بود، آن را از وی دور دارد.»  
(همان، ص ۱۰۴)

#### ۴. آثار و آرای سیاسی ابونصر فارابی

دوران زندگی فارابی مصادف با تحول و دگرگونی‌های اساسی مذهبی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است، چرا که جنبش‌های شیعی از هر سو نظام‌یافته‌تر می‌شد و حکومت مرکزی بغداد را بیش از پیش تهدید می‌کرد. پس از کشمکش‌های بسیار، شیعیان موفق شدند تا فضای باز سیاسی ایجاد کنند و عرصه را برای چالش فکری اندیشمندان بسط دهند.

از طرفی، این تحولات در قرن دوم هجری، باعث نفوذ علوم ملل دیگری همچون یونانیان، رومیان، اسکندریان، ایرانیان، سریانیان، هندوان و غیره گردید که در نهایت، موجب تأسیس نهضتی به نام نهضت ترجمه شد و همه آثار علمی و فلسفی به زبان عربی برگردانده شد. این تبادل علوم بین ملل مختلف سبب بسط و گسترش علوم جدید در میان مسلمانان و رشد مباحث عقلی گشت.

بی‌شک، این مهم‌ترین فیلسوف سیاسی ایران (درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، ص ۶) دواعی و انگیزه‌های خاصی از تمحّض در مباحث سیاست داشته است، اما این نکته را نیز نباید فراموش شود که عدم اعتنای فیلسوفان متأخر از فارابی به فلسفه سیاسی نیز، شاید مباحث سیاسی وی را برجسته‌تر می‌کند. آنچه مسلم است اینکه فارابی، در تاریخ فرهنگ اسلامی، بیش از دیگران به این موضع پرداخته و در آن تعمق کرده است. همین امر کافی است که توجه هر جست‌وجوگری را به خود جلب کند؛ گرچه اندیشه‌وران پس از او، عنایتی در خور به آرای سیاسی وی نداشته‌اند.

توجه جدی فارابی به نظریه سیاسی و تدقیق و تعمق او درین باب در بادی امر، این نکته را به ذهن متبادر می‌کند که گویا تمامی فلسفه‌پردازی‌های او به گونه‌ای سامان یافته است که در نهایت، منجر به تئوری سیاسی خاصی گردد و به یک معنا،

وی اولاً و بالذات، اندیشه‌وری در حوزه سیاست است نه فیلسوفی محض. این نگرش، ناشی از آن است که بر خلاف بسیاری از متفکران حوزه سیاست، بن‌مایه اندیشه‌های مدنی ابونصر از تأملات هستی‌شناختی او نشئت گرفته است. به تعبیر دیگر، نظریه سیاسی فارابی مبتنی بر جهان‌بینی فلسفی آن حکیم مسلمان می‌باشد. شاهد این مدعا آنکه در اکثر قریب به اتفاق آثار فارابی، که در آن سخن از سیاست رفته است، ابتدا مباحث هستی‌شناختی و فلسفی محض مورد بررسی قرار گرفته، سپس در یک فرآیند منطقی و تحت یک ضابطه هندسی مبحث سیاست مدن طرح گردیده است.

یکی از آثار مهم فارابی در باب سیاست، کتاب *السیاسة المدنیة* است که در آن مدنی بالطبع بودن نوع آدمی را متذکر شده، و شکوفایی استعدادها و رفع نیازهای بشر را در گرو زندگی جمعی و تشکیل جامعه انسانی دانسته است. وی اجتماع مدینه را کامل‌ترین و منزل و خانواده را ناقص‌ترین نوع اجتماع بشری می‌انگارد.

فارابی در بخش دیگری از این کتاب، سعادت را خیر مطلق معرفی کرده و معتقد است هر آنچه سبب نیل انسان به سعادت شود، خیر، و هر آنچه مانع رسیدن او به سعادت گردد، شر است. به تعبیر دیگر، ملاک و معیار خیر و شر و حسن و قبح، سعادت یا شقاوت آدمی است. از نظر وی، این اسباب یا موانع رسیدن به سعادت، گاه طبیعی و گاه ارادی است و پرواضح است که خیر و شر ارادی، صرفاً ناشی از انسان می‌باشد: «و اما الخیر الارادی و الشر الارادی و هما الجمیل و القبیح فانهما یحرثان عن الانسان خاصة.» (السیاسة المدنیة، ص ۱۸۲)

به باور او، هدف از آفرینش انسان، رسیدن به سعادت است و برای نیل به سعادت، ابتدا باید معنی آن را دانست و آنگاه اعمالی را که برای رسیدن به سعادت لازم است، انجام داد. بر این اساس و نظر به گوناگونی فطرت‌ها، وجود راهبر و راهنما برای بشر ضروری به نظر می‌رسد. البته این نیاز در بین آحاد مردم، درجات و مراتبی دارد. عده‌ای نیاز کمتری به راهنمایی شدن دارند و برخی دیگر نیازشان بیشتر است. برخی از اشخاص صرفاً مورد راهنمایی قرار می‌گیرند و وظیفه هدایت کسی

پژوهش‌نامه کاشان  
شماره یکم  
پاییز و زمستان ۱۳۹۱

را به عهده ندارند، اما بعضی دیگر علاوه بر اینکه از سوی افرادی راهنمایی می‌شوند، اشخاص دیگری را نیز راهنمایی می‌کنند. کسی که به ارشاد دیگران می‌پردازد، «رئیس» نامیده می‌شود.

از نظر ابونصر، رؤسا بر دو نوع‌اند: رؤسای درجه اول و رؤسای درجه دوم. رئیس اول آن است که نیازمند به رئیس دیگری نیست، اما رئیس دوم که تحت ریاست انسانی دیگر است، خود نیز بر فرد یا افراد دیگر ریاست می‌کند. ویژگی رئیس اول آن است که احاطه بالفعل بر علوم و معارف و نیروی ارشاد کامل دارد و می‌تواند موقعیت و وظایف هر کس را به درستی تشخیص دهد و معین کند و هر کس را در انجام وظیفه خود راهنمایی نماید. چنین شخصی بدر نزد قدما «پادشاه» خوانده می‌شود و در باور فارابی، این شخص، همان انسانی است که باید گفت مورد وحی الهی واقع شده است، زیرا فقط شخصی که به او وحی می‌شود، استحقاق چنین مرتبه‌ای را دارد. حال مردمانی که تحت ریاست و فرمانروایی این رئیس و پادشاه زندگی می‌کنند، «امت فاضله» است و اگر در مدینه واحدی گرد هم آیند، آن مدینه، «مدینه فاضله» خواهد بود.

فارابی معتقد است اگر چنین شخصی با چنان شایستگی‌هایی یافت نشود، باید همان سنت‌ها و قوانین و شرایعی که آن‌گونه افراد وضع کرده و مقرر داشته‌اند، مورد عمل واقع شود. مراتب مردم مدینه نیز هم در ریاست و هم در خدمت، بر حسب فطرت و استعداد آن‌ها متفاوت است: «و مراتب اهل المدینه فی الرئاسة و الخدمة تتفاضل بحسب فطر اهلها و به حسب الاداب التي تأدبوا بها...» (همان، ص ۲۱۷)

در کتاب *السیاسة المدنیة*، شرور و خیرات به دو گروه ارادی و غیر ارادی تقسیم می‌شود و برای وصول به سعادت لازم است که همه مظاهر بدی و شر، اعم از ارادی و غیر ارادی از بین برود و به جای آن خیرات برقرار گردد. رئیس مدینه، موظف به جلب خیرات (چه ارادی و چه طبیعی) و از بین بردن شرور (چه ارادی و چه طبیعی) است.

کتاب سیاسی مهم دیگر فارابی، *آراء اهل مدینه الفاضله* می‌باشد. بخش اعظم این کتاب، اختصاص به مباحث هستی‌شناختی دارد. مباحث مدنی این کتاب همانند *السیاسة المدنیة* با تبیین ویژگی‌های اجتماعی نوع بشر آغاز می‌شود. در طرح پیشنهادی فارابی، مدینه فاضله به تن و اندام انسانی تشبیه شده است که تمامی اجزای آن در تعاون و هماهنگی با یکدیگر به دنبال تحصیل خیر و سعادت هستند و همان‌گونه که در اندام آدمی از حیث رتبه و کارکرد، سلسله مراتبی وجود دارد و نوع و وظیفه هر عضوی با عضو دیگر متفاوت است، در مدینه نیز سلسله مراتبی دقیق حاکم است. هدف و غرض غایی از این تفاوت‌ها و کارکردها، پیروی از رئیس اول مدینه و برآورده ساختن منویات اوست. رئیس اول در این کتاب، شخصی است دارای دوازده خصلت ذاتی. آن ویژگی‌ها عبارت‌اند از سلامت جسمانی، خوش‌فهمی، فطانت، قوت بیان، علم‌دوستی، قوت حافظه، پارسایی، صداقت، کرامت، زهد، عدالت و شجاعت. (ر.ک: اندیشه‌های اهل مدینه فاضله)

*فصول* منتزعه، یکی دیگر از آثار سیاسی فارابی است. این کتاب در منابع مختلف با عناوین متفاوتی از جمله *فی الاجتماعات المدنیة* معرفی شده است، اما در صحت انتساب مطالب آن به فارابی تردیدی نیست. این کتاب بر خلاف دیگر آثار سیاسی ابونصر، با مباحث هستی‌شناختی آغاز نمی‌شود و تنها در *فصول پایانی* آن، از عقل نظری سخن به میان می‌آید.

فارابی در *فصول منتزعه*، بدون مقدمه به سراغ مباحث مدنی می‌رود و در ابتدای امر، کتاب خود را این‌چنین معرفی می‌کند: «...تتضمن علی اصول کثیرة من اقاویل القدماء فیما ینبغی ان تدبر به المدن و تعمر به و تصلح به سیرة اهلها و یسددوا و به نحو السعادة.» (ص ۵) بنابراین، خواننده از همان نخستین جملات کتاب، این موضوع را درمی‌یابد که وظیفه حکومت و حاکم، اصلاح جامعه و رساندن آن به سعادت است.

فارابی‌شناسان ناموری چون رضا داوری اردکانی و سید جواد طباطبایی، هر یک با مبنا و نظرگاهی متفاوت، بر آن هستند که فلسفه سیاسی فارابی، اندیشه‌ای

پژوهش‌نامه کاشان  
شماره یکم  
پاییز و زمستان ۱۳۹۱

کاملاً انتزاعی، ذهنی و غیر اجرایی است. طباطبایی معتقد است: «مدینه فارابی نیز مانند شهر زیبای افلاطونی که شهری در قلمرو سخن بود، به عنوان مدینه‌ای در عالم مجردات عقلی، تنها چونان افقی در برابر انسان در مدینه‌های موجود می‌توانست پدیدار شود.» (زوال اندیشه سیاسی در ایران، ص ۱۵۶) داوری نیز می‌گوید: «مدینه فاضله‌ای که او ترسیم می‌کند، مدینه‌ای در عالم معقول و مجرد است و در تاریخ تمدن اسلامی، اثری جدی نداشته است.» (فارابی، فیلسوف فرهنگ، ص ۹۴)

جمع هستی‌شناختی و روش‌شناسانه بین فلسفه و دین در فلسفه سیاسی فارابی، تجلی مصداقی پیدا کرد. به تعبیر دیگر، نتیجه آن نوع نگاه نسبت به حکمت و دیانت، موجب از بین رفتن تمایز بین رئیس حکومتی و رئیس دینی در نظریه سیاسی فارابی شد. وی معتقد است که تفاوتی بین نبی و فیلسوف - که در نظام سیاسی او سمت ریاست را بر عهده دارد - وجود ندارد. معلم ثانی آنگاه که از ریاست اولی در مدینه سخن می‌گوید، چنین تصریح می‌کند: «... و كان هذا الانسان هو الذي يوحى اليه فيكون الله عزوجل يوحى اليه بتوسط عقل الفعال فيكون ما يفيض من الله تبارك و تعالی الى العقل الفعال يفيضه العقل الى عقله المنفعل بتوسط العقل المستفاد ثم الى يفيض الى عقله المنفعل حكيماً و فيلسوفاً و متعقلاً بما يفيض منه الى عقله المنفعل حكيماً و فيلسوفاً و متعقلاً على التمام و بما يفيض منه الى قوته المتخيلة نبياً منذراً.» (اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، ص ۱۲۵) بنابراین، فیلسوف و نبی به این اعتبار یکی هستند و هر دو از راه تلقی عقل فعال و روح القدس، دین و عقل را دریافت می‌کنند؛ یکی از راه افاضه به قوه ناطقه و دیگری از راه قوه متخيله. طبیعی است که در این صورت، تفاوتی بین احکام عقل و شرایع وجود نخواهد داشت. سخن فیلسوف، کلام نبی و سخن نبی، کلام فیلسوف خواهد بود.

فارابی در کتاب *الملة*، تکلیف رئیس سنت را در موارد مستحدثه‌ای که شریعت گذشته، حکمی بر آن نداشته است، استنباط احکام دانسته و از همین‌جا نتیجه گرفته است که امام غیر مماثل یا رئیس سنت باید فقیه باشد. (ر.ک: ص ۵۰)

مطالعه تطبیقی  
اندیشه‌های سیاسی  
بابا افضل و آرای  
سیاسی ابونصر فارابی

ابونصر در نظریه سیاسی خود، پیش‌بینی وضعی کرده است که حتی فقهی با شرایط مذکور که ریاست سنت را عهده‌دار گردد، یافت نشود. وی با تفاوت‌های اندکی در رساله‌های سیاسی خود که بیشتر معرفی کرده‌ایم، نوعی ریاست جمعی را پیشنهاد می‌کند بدین معنی که اگر همه صفات یا شرایط لازم در شخص واحدی جمع نشد، می‌توان دو یا چند نفر را که در مجموع آن شرایط را داشته باشند، مأمور تدبیر امور حکومتی و دینی جامعه کرد. این گروه، تمامی اختیارات ریاست اولی را دارند و ریاست ایشان را ریاست افضل می‌نامند: «فتکون هذه الجماعة باجمعها تقوم مقام الملك و یسمون الروساء الاخیار و ذوی الفضل و رئاستهم تسمى رئاسة الافضل.» (فصول منتزعه، ص ۵۵)

فارابی با طرح نظریه سلسله مراتبی حاکمان جامعه دینی، در صدد بوده است که برخلاف افلاطون، سامانه‌ای سیاسی ارائه کند که تنها در محدوده کتاب و دفتر و نظریه‌پردازی و ایده‌آل‌های ناکجاآبادی نماند و شکلی کاملاً اجرایی و قابل تحقق عملی داشته باشد. فارابی برای فرار از آرمان‌گرایی فیلسوفانه که مهم‌ترین مانع تحقق و به فعلیت درآمدن نظریات فلسفی است، به مدینه جماعیه متمسک می‌شود. این انعطاف در نظر در نهایت، منجر به توفیق در عمل می‌شود و قاعدتاً پاسخی است به آنان که نظریه سیاسی فارابی را اتویپایی و غیر قابل وقوع می‌دانند. طرح مدینه فاضله حداکثری با ریاست رئیس اول و مماثل نیز به این سبب می‌تواند باشد که در مراتب بعدی، رؤسای مدینه، الگو و معیاری برای حکومت داشته باشند و شیوه و سنت اول را در نظر بگیرند یعنی آن حکومت آرمانی، مبنا و معیاری برای دیگر مراتب ریاست فراهم می‌کند.

## ۵. مطالعه تطبیقی آرای سیاسی فارابی و بابا افضل

آنچه از بررسی آرای این دو اندیشمند دریافت می‌شود، آن است که هر دو در نگاه خود به سیاست، دیدگاهی هستی‌شناسانه دارند و با برشمردن مراتب وجود، کار خود را آغاز می‌کنند. بابا افضل می‌نویسد: «... همچنان‌که مراتب پادشاهی در

پژوهش‌نامه کاشان  
شماره یکم  
پاییز و زمستان ۱۳۹۱





چهار مرتبه عقل و نفس و آسمان و عناصر می‌کاهد تا عقل به مرتبه برتر از نفس برود و نفس برتر از جسم آسمان، و آسمان برتر از عناصر باز مرتبه مرکب از عناصر افزونی گیرد از مرتبه عناصر ... و مرتبه نبات از معدن برتر بود که قوت گوهر معدنی با او بود، و قوت جنبش افزایش نیز دارد... و مرتبه جانور از نبات برتر بود... و مرتبه مردم از مرتبه جانوری به گویایی و خرد و که فروغ عقل اول است، افزونی دارد و پادشاهی خدای تعالی و تقدس مرتبه‌ای نباشد که مرتبه از قیاس به آمدن هستی‌ها از وی و بازگشتن سوی وی خیزد... و در مبدأ هیچ موجودی را مرتبه عقل اول نیست و... و عقل اول، خلیفه‌ای است خدای تعالی را در رسانیدن هستی که تابش نور اوست به مراتب فرود وی، تا چهارم مرتبه که عناصرند...» (همان، ص ۹۱) و در نهایت، پادشاه را به خاصیت عقل اول متصف می‌کند و او را بر دیگر مردمان برتری می‌دهد.

فارابی نیز مراتب وجود را از عقل اول تا عقل دهم که هر کدام موجد فلکی از افلاک نه‌گانه است، برمی‌شمارد. در عالم مادون قمر، سلسله مراتب وجود در سیر صعودی از هیولا تا اشرف مخلوقات (انسان) تبیین می‌شود. این سیر از نقص به کمال است و نقطه تلاقی در سلسله موجودات را «برزخ» می‌نامد.

فارابی، رئیس اول مدینه فاضله را کسی می‌داند که قبول فیوضات عقل فعال را کند. در واقع، رئیس اول در کل عالم هستی، همان موجود اول یعنی عقل فعال است: «سبب اول سایر موجودات بود و او از همه نقایص بری بود و هرچه جز اوست از نقصی از نقایص خالی نیست.» (السیاسة المدنیة، ص ۷۳) همچنین او را به کامل‌ترین عضو بدن شبیه می‌داند که «هم فی‌نفسه و هم در افعالی که ویژه اوست و او را در تمامی اموری که اعضای دیگر با او مشارکت بود، برترین و کامل‌ترین آن بود...» (همان، ص ۲۶) همچنان‌که بابا افضل، پادشاه را برترین مرتبه وجود و تمام‌ترین موجودات می‌داند. (مصنفات، ص ۱۰۷)

نکته دیگر در دیدگاه بابا افضل، این است که او برخلاف فارابی به اقسام حکومت‌ها توجه ندارد. او یک حکومت را بر حق می‌داند و آن، «پادشاهی» است.

وی بیشتر از آنکه به اقسام مدینه بپردازد، به اصناف مردم توجه دارد و در فصل نهم *السیاسة المدنیة*، به شرح و بیان مدینه‌هایی که در برابر و نقطه مقابل مدینه فاضله قرار دارد، می‌پردازد. از نظر او، این مدینه‌ها عبارت‌اند از: جاهله، فاسقه و ضاله.<sup>۳</sup> البته در میان مردم مدینه فاضله نیز افرادی یافت می‌شوند که به تعبیر فارابی، همچون علف هرز خواهند بود: «... فان النوابت فی المدن منزلتهم فیها منزلة الشیلم فی الحنطة او الشوک النابت فیها بین الزرع او سائر الحشائش غیر النافعة و الضارة بالزرع او الغرس.» (ص ۵۹) اما این افراد در اقلیت مطلق‌اند و به چشم نمی‌آیند.

بابا افضل، تنها در تقسیم‌بندی اصناف مردم به گروه نامستعدان اشاره می‌کند که آن‌ها خود به چند گروه تقسیم می‌شوند و برخی ممکن است به مستعدان راه کمال آسیب برسانند؛ کسانی که نه کمالات انسانی دارند و نه اهل فن و دانش و صنعت‌اند و آنان را به دو دسته تقسیم می‌کند: «قومی از ایشان ضعیفان باشند... که در قوت‌های مدرکه ایشان نقصان خلقی باشد یا در قوت‌های مدرکه و محرکه هر دو خلل باشد، لیکن... از ایشان آفتی نرسد مستعدان و طالبان را؛ و قومی آن طایفه باشند که... ایشان را آفت نیز باشند مستعدان را و چنین قوم اگرچه بسیارگونه‌اند، نام اهل جهل بر همه درست بود...» (مصنفات، ص ۱۰۵) و آن‌ها را در اهل فسوس و بازیگران و متنعمان و می‌خوارگان و زانیان و اهل فجور جمع می‌کند.

بابا افضل این گروه را در مقابل آرمان پادشاهی‌اش قرار می‌دهد، حال آنکه فارابی به اقسام حکومت‌ها و مدینه‌ها می‌پردازد.

نکته دیگر، دیدگاه این دو حکیم نسبت به علم است. بابا افضل در کتاب *جاودان‌نامه*، علوم را به سه قسم دنیایی، آخرتی، علم اندیشه تقسیم می‌کند، و علم دنیایی را به دو نوع گفتار و کردار. (همان، ص ۲۹) سپس علم سیاسیات را زیرمجموعه علم کردار قرار می‌دهد؛ علمی که به صلاح کار و زندگی مردم می‌پردازد. در رساله *ساز و پیرایه* نیز، تأکید بابا افضل بر حکمت عملی است و حکمت نظری توجهی ندارد. او علوم را به سه قسم شریعت و سیاست و علم فرهنگ تقسیم می‌کند و معتقد است: «چون شخصی در خاصیت مردمی به ظاهر و معنی تمام گردد، از این علامات

پژوهش‌نامه کاشان  
شماره یکم  
پاییز و زمستان ۱۳۹۱

بر وی پیدا شود، و نشان کمال معنوی همان شخص کمال یافته بیند...» (همان، ص ۹۶) بنابراین پادشاه که کامل‌ترین مردمان است، به این علوم آگاه است و تدابیرش طبق گفته بابا افضل، تدبیر شریعتی، سیاستی، طبی و خلقی است. (همان، ص ۹۷)

چنان‌که گفتیم، بابا افضل به حکمت عملی توجه دارد و خاصیت معنوی انسان را در فعل او تمام می‌داند نه در قوه: «... از خاصیت‌های معنوی که اصل و بنیاد آن بر خرد است و آنچه به خرد توان یافت، اگر نبود خود خاصیت مردمی نبود، و اگر به قوت باشد نه به فعل ناتمام بود و کمال هر چیز به فعل باشد...» (همان، ص ۹۷)

بدین سبب است که بابا افضل برای پادشاهی و حکومت، عقل عملی را لازم می‌داند نه عقل نظری و از علوم نظری تنها به دانش‌های یقینی اشاره می‌کند. (همان، ص ۱۰۶)

فارابی در رساله التنبیه علی سبیل السعادة، فلسفه را به دو نوع حکمت نظری و حکمت عملی یا فلسفه مدنی تقسیم می‌کند و برای هر کدام شاخه‌هایی در نظر می‌گیرد (برای تفصیل بیشتر ر.ک: علم مدنی فارابی، ص ۲۵ و ۲۶) و در رساله الاحصاء العلوم به طبقه‌بندی علوم می‌پردازد. بسیاری معتقدند شیوه فارابی در این کار موجب گردید به او لقب «معلم ثانی» دهند، چنان‌که ارسطو اول بار چنین کرد و لقب «معلم اول» را داشت. (سه حکیم مسلمان، ص ۱۵۲) فارابی در این رساله، علوم را به پنج دسته علم زبان، علم منطق، علم تعالیم، علم نجوم، علم طبیعی و الهی، علم مدنی و فقه و کلام تقسیم کرده است و برای هر کدام شاخه‌های متعددی در نظر گرفته است.

علم مدنی، خود بر دو بخش است: بخشی در تعریف سعادت و دیگر در ترتیب سیرت‌های نیکو در بلاد و ملت‌ها و تعریف افعال نیکو؛ علم فقه و علم کلام نیز هر کدام جداگانه نیز بر دو وجه‌اند: بخشی در آرا و بخشی در افعال. (ر.ک: احصاء العلوم)

ذکرش‌دنی است که فارابی در یک اثر دیگر خود به نام التوطئة فی المنطق، نظام علمی فلسفه را به چهار بخش تقسیم می‌کند: علم تعالیم، علم طبیعی، علم الهی و علم مدنی.

در این تقسیم‌بندی، علم زبان و منطق را به عنوان مبادی علوم خارج کرده و علم طبیعی و الهی را نیز جدا نموده است. علم تعالیم در این رساله، شامل علم عدد، علم هندسه و علم موسیقی است و علم طبیعی را علم اجسام خوانده است. علم الهی نیز نظر در آن چیزی است که جسم و جسمانی نباشد و بررسی اسباب اولیه و نهایی پدیده‌هایی است که موضوع سایر علوم می‌باشند. علم مدنی نیز در مقایسه با علم طبیعی عبارت است از علم به آنچه مربوط به اراده انسان باشد؛ این علم که فلسفه انسانی و عملی نیز نام دارد به جنبه عملی و راهبردی یا به ایجاد، تغییر و تکمیل پدیده‌های مدنی (مدینه، اجتماع مدنی، سیاست) می‌پردازد. (ر.ک: التوطئة فی المنطق) فارابی معتقد است رئیس مدینه فاضله، باید علوم و فنون و فضایل نظری را تحصیل کند تا بتواند با فن سیاست که طریق مطلوب زندگی را به دست می‌دهد و اعمال را تحت نظم درمی‌آورد، نیل به سعادت را مهیا سازد. وی در تحصیل السعادة، سه فضیلت از فضایل نظری را ذکر می‌کند و از آن با عنوان «منقولات اولیه» یا علوم نظری سه‌گانه نام می‌برد که عبارت‌اند از: فکری، علم به چیزهایی که برای وضع قوانین سودمند است؛ خلقی که همان علوم مربوط به اخلاق است و عملی، که همان سیاست است و با سرنوشت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مرتبط است.

فارابی معتقد است که در ریاست مدینه فاضله، دو عامل نقش مهمی دارد: ۱. آگاهی تکوینی و طبیعی شخص ۲. صفات و تعلقات اکتسابی و ارادی او. (اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، ص ۱۲۱) به نظر او، هر دانش و مهارتی در انسان شایستگی ریاست پدید نمی‌آورد. بیشتر دانش‌ها و مهارت‌ها و نیز طبیعت بیشتر مردم تنها به کار خدمت می‌آیند و البته اینان از لحاظ دانش بر یکدیگر برتری دارند؛ بنابراین، برخی هم خادم‌اند و هم مخدوم و برخی فقط خادم‌اند. دانشی نیز وجود دارد که در خدمت هیچ چیز قرار نمی‌گیرد و رئیس مدینه از چنین دانشی برخوردار است یعنی انسان کامل، که بالفعل هم عقل است و هم معقول و از نظر عقل و خیال در نهایت کمال است به گونه‌ای که می‌تواند در خواب و بیداری، جزئیات و کلیات را از عقل فعال دریافت کند.

پژوهش‌نامه کاشان  
شماره یکم  
پاییز و زمستان ۱۳۹۱

چنین کسی که در عقل نظری و عملی و نیز قوه خیال به اوج کمال رسیده باشد، همان کسی خواهد بود که او را پیامبر می‌نامند. عقل فعال، حقایق را از خداوند می‌گیرد و به وسیله عقل مستفاد و نیز قوه مخیله او افاضه می‌کند. چنین کسی که از جهت افاضه به عقل فعال در کمال است، حکیم و فیلسوف نامیده می‌شود.

بابا افضل هم در حقیقت، با ارج نهادن به خرد و عقل اول، فیلسوف را شایسته پادشاهی می‌داند: «و چون تمامی مردم بخرد است و نیکو بخرد نیکوست، تمامی پادشاه سزاوار که بخرد بود که بی‌خرد بر خردمندان پادشاه نشود، و چون مردم از خرد مایه‌ور گشت، پادشاه شد ناچار بر هر که در خرد کم‌مایه‌تر از وی بود و خلافت حق بر وی درست گشت؛ که شرط سزاواری خلافت خدای تعالی آگاه بودن است از گمارنده خود...» (مصنّفات، ص ۱۰۳)

وی با برتری دادن عقل اول بر همه مراتب، آن را با خلیفه الهی یکی می‌کند: «و در مبدأ، هیچ موجودی را مرتبه عقل اول نیست و در معاد، هیچ موجودی را درجه مردم نیست، و شرف و علو رتبت هر دو را از قرب به حق تعالی و تقدس خاست و عقل اول، خلیفه‌ای است خدای تعالی را در رسانیدن هستی که تابش نور اوست، به مراتب فرود وی...» (همان، ص ۹۱)

نکته دیگر در باب شباهت فکری این دو اندیشمند، این است که هر دو به اقتضای سیاست زمانه خویش به سیاسی‌نویسی رو آورده‌اند. می‌توان گفت، فارابی شبیه‌ترین فیلسوف ایرانی-اسلامی به بزرگان یونانی، افلاطون و ارسطوست. با این توجیه که درست به همان‌گونه که این دو اندیشمند سترگ، تحت تأثیر اوضاع و احوال سیاسی زمان و مکان زندگی خویش به نظریه‌پردازی و تأسیس فلسفه پرداخته‌اند، به همین دلیل نیز از تمامی زوایای فلسفه ایشان بوی سیاست می‌آید، فارابی نیز در پاسخ به نیاز زمان و متأثر از بحران حکومت و خلافت در عالم اسلامی به دنبال طراحی نظامی سیاسی بوده است؛ بنابراین، عمده همت معلم ثانی در مباحث وجودشناسی، مصروف و معطوف به سیاست و فلسفه سیاسی بوده است.

شاید مهم‌ترین مسئله فارابی، بحران اسلامی بوده است و با توجه به شکست‌های اقدامات قهرآلود و انقلابی مخالفان خلافت، که به چشم دیده و یا به گوش شنیده بود، در پی راه برون‌رفتی از این بحران بود؛ راهی اساسی و اصولی و دیرپا. از آنجا که معلم ثانی نه یک انقلابی، بلکه اندیشمندی اصیل بود، ارائه طریق او نیز می‌بایست متفکرانه بوده باشد. وی بر آن شد که برای حل این مشکل و عبور از این مرحله صعب و دشوار در تاریخ سیاسی اسلام نظریه‌ای ساخته و پرداخته کند که معقول و قابل دفاع باشد. طبعاً این نظریه که برای اصلاح جامعه‌ای اسلامی تدوین می‌شد، می‌بایست مبنی بر منابع اصیل اسلامی باشد. لیکن فارابی در نصوص دینی مواد خامی منسجم و قابل اتکا در حوزه سیاست، برای تدوین نظریه خود نمی‌یافت و مطالعات فلسفی او نیز دنیایی از نظریه‌پردازی‌های سیاسی یونانی و اسکندرانی را پیش چشمش نهاده بود که سخت به کار او می‌آمد. در نتیجه برای اینکه بتواند از آن منابع غیر اسلامی در جهت طراحی فلسفه سیاسی برای جامعه اسلامی استفاده کند، به جمع عقل و دین پرداخت. معلم ثانی، کوشش‌های فکری فراوانی برای سازگار کردن تئوریک حکمت و دیانت از خود به خرج داد و از این جهت نیز واقعاً مؤسس و بنیانگذار این نوع تلقی از رابطه فلسفه و دین است.

از فحوای سخن بابا افضل نیز پیداست که او نیز از حکوت زمانه خود و بحران‌های سیاسی حاصل از حمله مغول در دوره ایلخانیان پر شکوه است و برای آنکه فرمانروایان زمانه‌اش را به نقد بکشاند، به ترسیم پادشاهی ایرانی با ویژگی‌هایی خردمدارانه می‌پردازد. او در پایان رساله خود، پادشاهان زمانه‌اش را چنین توصیف می‌کند: «پادشاه را چنان دیدم که میل او به شهوت راندن از همه اشخاص رعیت یا از بیشتر ایشان افزون بود، و غلبه غضبش بر خرد از غلبه رعیت بر خردشان زیادت آمد و حرص و شره بر اندوختن و نهادن ذخیره‌های ناپایدار بر حرص و شره رعیت رجحان داشت، و از دانش و مکارم اخلاق و از خرد اصلی که بدان دانش‌ها یقینی بود و آگهی از عاقبت کار و بازگشت از رعیت بی‌خبرتر و غافل‌تر بود و همه

پژوهش‌نامه کاشان  
شماره یکم  
پاییز و زمستان ۱۳۹۱

کوشش و جدّش در سیر کردن آز و خشنود کردن خشم بود... و این احوال و زیادت‌تر که از پادشاهان ظاهر می‌بود همه برخلاف شرایط سروری و آیین جهانداری دیدم...» (مصنّفات، ص ۱۰۸) و با ارائهٔ ویژگی‌های پادشاه بر حق آن‌ها را به سوی خویشکاری راستین خود هدایت می‌کند.

## نتیجه‌گیری

آنچه از تطبیق آرای سیاسی افضل‌الدین کاشانی و ابونصر فارابی آشکار شد این است که این دو اندیشمند بزرگ هر دو پادشاه یا رئیس مدینه را شخص اول و کامل‌ترین عضو حکومت می‌دانند که به عقل اول متّصف است با این تفاوت که بابا افضل، قرائتی ایرانی- باستانی از این تعبیر به دست می‌دهد. او با گرایش به اندیشهٔ آرمانشهری (رک: درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشهٔ سیاسی در ایران) پادشاه را در محور و رأس حکوت قرار می‌دهد و او را با تأیید الهی شایستهٔ پادشاهی می‌داند؛ همان تعبیر اسلامی از فرّهٔ ایزدی پادشاهان ایران باستان: «بدان که چون شخصی از اشخاص مردم به تأیید و عنایت الهی مستعد و آراسته گردد، سروری و پادشاهی را بر دیگر اشخاص مردم، شوق و خواهش و آهنگ سوی آگهی و بیداری و دانش و خرد باشد.» (مصنّفات، ص ۹۸)

وی با تأکید بر خرد، توجه چندانی به مقولهٔ دین و شریعت ندارد. او تنها در تقسیم‌بندی علوم، شریعت را جزئی از آن و یکی از تدابیر پادشاه برای کارسازی بر مردم قرار می‌دهد، اما بر دینداری او تأکید نمی‌کند. بر خلاف فارابی که در کنار رئیس اول مدینه، رئیس سنت را نیز در نظر دارد. او در رسالهٔ *الملة* می‌نویسد: «و اما التابعة لها التي رئاستها سنیه فليس تحتاج الى الفلسفة بالطبع» (ص ۶۰) ریاستِ تابعهٔ رئیس اول که ریاستش بر اساس سنت است، بالطبع نیازی به فلسفه ندارد. با وجود آنکه در *آراء اهل المدينة الفاضله*، آن را شرط کرده است. فارابی اعتقاد دارد رؤسای جانشین باید حتی‌المقدور واجد شرایط رئیس اول باشند؛ بنابراین، پیشنهاد می‌کند که آن‌ها بهتر است متّصف به حکمت و سایر شرایط رئیس اول باشند: «ان

الاجود و الافضل فى المدن و الامم الفاضلة ان يكون ملوكها و رؤساؤها الذين يتوالون فى الازمان على شرائط الرئيس الاول.» (همان، ص ۶۱)

بابا افضل، همچون افلاطون، وظیفه تربیتی برای پادشاه قائل است و سیاست او، واقع‌گرایانه و دنیوی‌تر از فارابی است. اما به هر ترتیب، هر دو به سعادت رسانیدن مردم را اساس حکومت می‌دانند و از نظر آنان، این پادشاه است که شرایط و لوازم رسیدن به کمال را برای مردم مستعد کمال مهیا می‌کند.



### پی‌نوشت‌ها:

۱. برای اطلاع از اندیشه سیاسی دوران جدید و ویژگی‌های آن، ر.ک: جدال قدیم و جدید، ص ۴۵۳ به بعد؛ نیز در هوای حق و عدالت، فصل چهارم.
۲. تفاوت اندیشه سیاسی جدید با اندیشه سیاسی کلاسیک، شامل موارد فراوانی می‌شود که نکات فوق تنها به عنوان دو اختلاف مهم و اساسی ذکر شده‌اند. برای اطلاع بیشتر ر.ک: فلسفه سیاسی چیست، گفتار ششم، ص ۲۶۳-۳۰۴.
۳. برای بیان ویژگی‌های این سه مدینه منحرف ر.ک: السياسة المدنیة، ص ۲۶۱ به بعد.

### منابع

- احصاء العلوم؛ ابونصر فارابی، ترجمه حسین خدیو جم، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۱.
- اندیشه‌های اهل مدینه فاضله؛ ابونصر فارابی، مقدمه، ترجمه و تحشیه از سید جعفر سجادی، سازمان چاپ و انتشارات، تهران ۱۳۷۳.
- «تأملی در باب فلسفه تطبیقی»؛ حسین غفاری، مجله سروش اندیشه، سال دوم، شماره ۵، بهار ۱۳۸۲.
- تحصیل السعادة؛ ابونصر فارابی، تحقیق جعفر آل یاسین، دار الاندلس، بیروت ۱۴۰۳ق.
- التوطئة فی المنطق؛ ابونصر فارابی، تحقیق رفیق العجم، دار المشرق، بیروت ۱۹۸۵م.
- جامعه باز و دشمنان آن؛ کارل ریموند پوپر، ترجمه عزت‌الله فولادوند، خوارزمی، تهران ۱۳۶۹.
- جدال قدیم و جدید؛ جواد طباطبایی، ج ۲، نگاه، تهران ۱۳۸۲.

پژوهش‌نامه کاشان  
شماره یکم  
باییز و زمستان ۱۳۹۱





- در هوای حق و عدالت؛ محمدعلی موحد، چ ۱، کارنامه، تهران ۱۳۸۱.
- درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران؛ جواد طباطبایی، چ ۳، کویر، تهران ۱۳۷۲.
- دین‌پژوهی؛ میرچا الیاده، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، چ ۲، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران ۱۳۷۱.
- زوال اندیشه سیاسی در ایران؛ جواد طباطبایی، چ ۱، کویر، تهران ۱۳۷۳.
- سه حکیم مسلمان؛ سید حسین نصر، ترجمه احمد آرام، چ ۴، بی‌نا، تهران ۱۳۶۱.
- السیاسة المدنیة؛ ابونصر فارابی، متن عربی ترجمه حسن ملکشاهی، سروش، تهران ۱۳۷۶.
- سیر فلسفه در جهان اسلام؛ ماجد فخری، به کوشش و زیر نظر نصرالله پورجوادی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۸۰.
- عقل و اعتقاد دینی؛ مایکل پترسون و دیگران، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، چ ۳، طرح نو، تهران، بی‌تا.
- علم مدنی فارابی؛ علیرضا صدرا، چ ۱، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران ۱۳۸۷.
- فارابی، فیلسوف فرهنگ؛ رضا داوری اردکانی، ساقی، تهران ۱۳۲۸.
- فصول متزعه؛ ابونصر فارابی، ترجمه و شرح ملکشاهی، سروش، تهران ۱۳۸۲.
- فلسفه سیاسی چیست؟!؛ لئو اشتراوس، ترجمه فرهنگ رجایی، چ ۲، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۱.
- مصنفات؛ افضل‌الدین محمد مرقی کاشانی، تصحیح و اهتمام مجتبی مینوی و یحیی مهدوی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپخانه مجلس، تهران ۱۳۳۱.
- الملة؛ ابونصر فارابی، تحقیق محسن مهدی، دار المشرق، بیروت ۱۹۶۷م.
- نگاه اخلاق (درآمدی به فلسفه اخلاق)؛ دیوید مک ناتن، ترجمه حسن میاننداری، سمت، تهران ۱۳۷۶.